جهانشمولي و جهاني سازي

جهانشمولي و جهاني سازي

آيت ا محمد علی تسخیری([1])

بسم ا الرحمن الرحيم

بخش نخست:

وضعيت طبيعي

اگر بخواهيم وضع طبيعي جهان را بررسي كنيم بايد اينكار را در دو گستره، نخست در گستره نظري از ديدگاه اسلام و ديگري در گستره واقعيت موجود كنوني، و از ديدگاهي كه به نظر ما به عدالت نزديكتر است.

در گستره نظري، اسلام بر آنست كه وضع بشريت، هنگامي بسامان و طبيعي است كه يك نظام همه جانبه

جهاني داراي يك قانون و يك رهبر، برپا شود و از ويژگي هاي زير برخوردار باشد:

1- دارا بودن قوانيني هماهنگ و همسو با فطرت انساني، زيرا فطرت فصل مشترك همه افراد امت و دين، طبق آيه: "فطرة ا التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق ا ذلك الدين القيّم" (سوره روم : 30) (فطرتي است كه خدا همه را بدان فطرت بيافريده است و در آفرينش خدا تغييري نيست دين پاك و پايدار اين است). با اين فطرت، كاملاً هماهنگ و همسوست؛ اقتضاي اين فطرت، پناه بردن به خداوند متعال و ياري جستن از شريعت و آييني كه اصول آنرا پروردگار رقم زده زيرا صلاح و مصلحت انسان را بهتر از هر كس ميداند و در اين صلاح انديشي، عدل و داد را تحقق ميبخشد چرا كه به همه چيز آگاه و شديداً مهربان است؛ بي توجهي، ستم و ناآگاهي در او راه ندارد و آيين و رسالتي كه از سوي خداوند متعال نازل شده، منطق، عدالت و نيكي را وجهه خود قرار ميدهد: اقتضاي عدالت عدم تبعيض جز از راه صفات اكتسابي از سوي فرد است كه بنابر آيه: "إن أكرمكم عند ا أتقاكم" (حجرات :13) (گرامي ترين شما پرهيزكارترين شماست). تقوا و پرهيزگاري و طبق آيه: "فضّل ا المجاهدين علي القاعدين أجراً عظيماً" (نساء: 95) (خدا كساني را كه به مال و جان خويش جهاد ميكنند بر آنان كه از جنگ سر ميتابند به درجتي برتري داده است)، جهاد و بنابر آيه: "قل هل يستوي الذين يعلمون والذين لايعلمون" (زمر: 9) (بگو: آيا آنهايي كه ميدانند با آنهايي كه نميدانند برابرند؟)، علم و دانش است همچنانكه اقتضاي اين آيين و رسالت، پيروي از منطق شورايي در تصميم گيري هاست. تصور كلي وضع طبيعي و شايسته بشريت به لحاظ نظري، اينگونه است: جامعه اي منسجم، رهبري واحد و قانون يگانه اي كه اصول آن از هدايت الهي سرچشمه گرفته و طبق شريعت خداوندي حركت ميكند. و در گستره واقعيت و در عمل، و با توجه به منطق رايج به نظر ميرسد كه وضعيت طبيعي روابط بين المللي و نظام حاكم بر جهان اقتضاي وجود ملل متحد، قانون بين المللي واحد و سازمانهاي بين المللي يگانه اي را دارد كه اين روابط را سامان بخشند بويژه كه اين مسايل و روابط در يك روند پيوسته بهم قرار دارند و مسايلي (چون محيط زيست، حقوق بشر، اقتصاد و تجارت جهاني، انرژي، ارتباطات، مقررات بين المللي حركت كشتي ها و هواپيماها، امواج راديويي و تلويزيوني و…) هستند كه امروزه نمي توان آنها را بر پايه ديدگاه محلي يا منطقه ئي ، مورد حل و فصل قرار داد؛ امروزه تعامل فرهنگها با يكديگر، تبديل به امري ضروري براي ملتها گشته و نظام جهاني فراگيرنده اين ويژگيها، بايد بر پايه هاي زير، استوار شده باشد:

1- احترام به حق حاكميّت كشورها و عدم دخالت در امور داخلي آنها؛

2- احترام به فرهنگهاي گوناگون؛

3- پيشگيري سياست كلي از ميان بردن فقر و حمايت از عدالت اجتماعي؛

4- حمايت از دموكراسي در چارچوب احترام به ارزش هاي مورد احترام جامعه؛

5- در پيش گرفتن منطق گفتگو در همه سطوح ميان تمدنها، اديان يا مكتبها و مذاهب مختلف براي نيل به مشتركات و همكاري در اين موارد مشترک؛

6- بالا بردن سطح دانش بشر و همكاري ميان كشورها در اين عرصه؛

7- حمايت از صلح عادلانه جهاني؛

8- نفي هرگونه اشغالگري، ستم و تروريسم؛

9- فراهم آوردن امكان بهره گيري از تكنولوژي اطلاعاتي و دستاوردهاي سازنده و مفيد آن براي بشريت؛

10- تقويت جنبه هاي معنوي انساني و عدم اجازه پيدايش و گسترش انديشه هاي ويرانگري چون نازيسم، فاشيسم و نژادپرستي و ديگر انديشه هايي كه بشريت به اتفاق آنها را شيطاني ميخوانند.

بخش دوم: عناصر مهم در روابط با ديگران از ديدگاه اسلام مطرح شده است

براي رعايت اختصار، تنها به برخي عناصري كه نقش بسزايي در تعيين چگونگي روابط بين المللي در سياست خارجي اسلامي، ايفا مي كنند، اشاره مي كنيم ولي پيش از آن دو پايه اصلي را كه سياست خارجي اسلامي برآنها پي ريزي شده، يادآور مي شويم:

1- مصالح عاليه اسلام در پرتو اوضاع جاري.

2- پيوندها و ملاحظات محبت آميز انساني و روابط اخلاقي.

واقعيت آنست كه هر يك از احكام اسلامي، از اين دو مفهوم مايه مي پذيرند و حتي ـ با تعمق بيشتر ـ ميتوان گفت كه اين هر دو بيانگر موضع واحدي هستند؛ اسلام قصدي جز اين ندارد كه انسان را در راه تكامل قرار دهد و توان و انرژي او را بمنصه ظهور رساند و هرگونه مانع و رادعي كه بر سر راهش قرار مي گيرد از ميان بردارد و در اين راستا از رهنمايي و رهنموني دو پيامبر دروني و بيروني ـ يعني فطرت و شرع ـ ياري مي جويد.

آنچه ترديدي در آن نيست اينكه واقعگرايي و اخلاق گرايي از جمله مهمترين دو ويژگي شريعت اسلامي در همه جنبه هاست و پايه هاي ديگر نيز برگرفته از اين دو ويژگي اصلي هستند.

و اينك عناصري كه در اين نگاه گذرا مايليم بر آنها انگشت بگذاريم:

نخست: كوشش در الگو قرار گرفتن امت اسلامي براي جامعه بشري

امت اسلامي كه قرآن به توصيف آن مي پردازد، امت وسط كه بي هيچ ترديدي مراد از آن الگويي والا و در

واقع ميانه گردن آويزي است كه گوهر گرانبهاتر در آنجا و گوهرهاي ديگر در دو سوي آن قرار دارند، امت شاهد ، بهترين امّتي است كه از ميان مردم و براي مردم برخاسته است. و بر اين اساس سياست خارجي اسلام، هماهنگ با مجموعه سياستهاي داخلي در جهت تحقق اين امر با استفاده از همه راهها و ابزارها و در همه ابعاد سياسي، تبليغاتي، اجتماعي، نظامي و… است.

اين عنصر امت را در هر زمينه و عرصه اي به تكامل و تعالي و بهره گيري از تجربيات ديگران و استفاده از هر فرصتي براي تحقق آن، سوق مي دهد. اين عنصر به معناي گشودن آغوش بر همه عرصه هاي زندگي و برافراشتن رسالت انساني ـ تمدني بزرگ است كه اعتراف مي كنيم امّت ما ـ بر اثر عوامل بسياري ـ از ايفاي اين نقش پيشگام و پيشتازي كه بايد داشته باشد، بازمانده ولي البته اين بازماندگي بدين معنا نيست كه در رسيدن به آن، پافشاري نداشته يا به هنگام تلاش براي اصالت بخشيدن به هر رابطه بين المللي، آنرا به فراموشي سپاريم.

دوم: اصول گرايي در روابط

ويژگي عامي در هر خط سياسي داخلي يا خارجي بشمار مي رود چرا كه دولت اسلامي، دولتي عقيدتي است كه به اصول و ديدگاههايي باور دارد كه رهنمودهاي عملي فراگيرنده زندگي فرد و جامعه، بر آن پي ريزي شده اند. و بنابراين به همان ميزان كه ديگران به اين اصول نزديك يا فاصله دارند، به آنها نزديك يا از آنها فاصله مي گيرد و جز بر اساس آنچه كه اصول اجازه مي دهند، ارتباط و پيوندي با آنان برقرار نمي سازد و در پرتو اين اصول است كه نوع روابط با كشورهاي ديگر و اينكه دوستانه، خوب يا اصولاً خصمانه باشد، شكل ميگيرد ولي روابط برادرانه تنها ميان مؤمنان مي تواند برقرار شود زيرا چنين روابطي بسيار والا و مقدّس است و تقريباً به وحدت افراد در مسايل گوناگون است و مردمي كه در مسأله ايمان با يكديگر اختلاف نظر دارند، قادر به رسيدن به چنين سطحي از روابط نيستند.

سوم: نفي تسلط بر مؤمنان

اين قاعده از جمله جالبترين قواعد سياست خارجي است كه در برخي جنبه ها، مي تواند نمود عملي قاعده

و اصل نخست هم باشد و در عين حال گوياي برتري اسلام بر نهادها و رژيمهاي ديگر و لزوم رعايت مطلق كرامت و جايگاه مسلمانان است.

به موجب اين قاعده يا اصل، هر گونه تصرف، اقدام يا پيمان و قراردادي كه ممكن است به برتري و تسلط كافران بر مسلمانان منجر گردد، از اساس ملغي است – و به تعبير فقها – اين قاعده، همچون قاعده "لا ضرر ولا ضرار" و قاعده "نفي عسر وحرج" در شمار قواعد ثانويه است كه مي تواند بر همه احكام اوليه، جاري گردد مگر آن دسته احكامي كه خود در راه تحقق هدف والاتري چون جهاد في نفسه متضمن ضرر است. اين قاعده مستند به دلايلي چند است: از جمله آيه شريفه: "ولن يجعل ا للكافرين على المؤمنين سبيلاً" (سوره نساء - 141) (وخداوند هرگز براي كافران به زيان مسلمانان راهي نگشوده است). و احاديثي كه در جهت تحقق اين آيه وارد شده، همچون حديثي با اين متن: «الاسلام يعلو ولا يعلي عليه»([2]) «اسلام اوج ميگيرد و هيچ آييني بر آن پيشي نميگيرد". همچنان كه مستند به اتفاق نظر فقهاست و "اي بسا ميتوان گفت: روح جهت گيريهاي اسلامي و توجه به رابطه حكم و موضوع، آشكارا اين حقيقت را رقم مي زنند كه: "و العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون" (منافقون –8) (عزت از آن خدا و پيامبرش و مؤمنان است ولي منافقان نميدانند).

شايسته است يادآور شويم كه اين سمتگيري هرگز – به گفته برخي – به مفهوم تكبر و نخوت نيست بلكه گوياي حقيقت برتري نظام اسلامي بر ديگر نظام ها به عنوان نظام كامل تر و از آنجا، برتري پيروان آييني است كه بر اساس معيارهاي انساني عمل مي كند. البته مي توان در مورد اصل معياري كه ما را بدين جا رسانده، بحث و جدل كرد و در اين صورت بحث را به عرضه دلايل و استدلال كشاند. اما اينكه بدون انديشه و تأمل، سخني گفته شود و اين موضع اسلام، يك جانبه و خودخواهانه تلقي گردد، ستم بزرگي است.

اين يك قاعده تعاملي مهمي است كه در عرصه هاي مختلف از جمله عرصه هاي سياسي، كاربرد دارد. جالب ترين كاربرد آن نيز امروزه در برخوردمان با ابرقدتهاست كه در صدد بلعيدن جهان و چپاول ثروتهاي آن

با استفاده از روش هاي فريبكارانه هستند.

حادثه تحريم خريد وفروش تنباكو به انگلستان كه به وسيله بازرگان انگليسي به نام رژي صورت مي گرفت ، يكي از كاربردهاي اين قاعده در ايران – كه پادشاه ستمگر (قاجار) كافران را بريكي از بخش هاي اقتصاد كشور اسلامي مسلط ساخته بود – به شمار مي رود؛ ميرزاي شيرازي در اين مورد فتواي معروف خود را صادر كرد: "اليوم استعمال تنباكو ومشتقات آن حرام است وبه مثابه ي اعلان جنگ به امام زمان (عج) است".

دومين كاربرد سياسي و معاصر آن نيز برخورد قاطعانه امام خميني(ره) با قرارداد كاپيتولاسيون يعني شرط محاكمه اتباع خارجي مقيم ايران بر اساس قوانين كشور متبوع آنها به وسيله كنسول آن كشور است؛ اين قرارداد به معناي مصونيت قضايي براي بيگانگان و مسلط ساختن آنها بر سرنوشت مسلمانان بود كه رژيم سرنگون شده شاه (ايران) در سال 1963م اقدام به امضاي آن كرد؛ علماي بزرگ و پيشاپيش ايشان، رهبر كبير انقلاب(ره)، عليه اين اقدام ضد اسلامي و ظالمانه قيام كردند كه منجر به تبعيد ايشان از سوي طاغوت به تركيه شد. در واقع نيز اولين بذرهاي انقلاب بزرگ اسلامي در همين روز، پاشيده شد. جالب اين بود كه امام خميني(ره) بيانيه شجاعانه و فتواي خود را با اين آيه آغاز كرد: "ولن يجعل ا الكافرين علي المؤمنين سبيلاً ".

اگر امت اسلام يا حاكمان و سردمداران اين امت، اين قاعده را در روابط و رفتارهاي خود رعايت مي كردند، امت اسلام هرگز به اين وضع، دچار نمي گرديد.

يادآوري مي شود كه سه عنصر پيش گفته، شالوده استقلال خواهي و رويارويي و ايستادگي در برابر هرگونه نفوذ خفت بار بيگانگان است.

چهارم: آگاه سازي پيش از هر اقدام

اسلام دين آگاهي و پرورش است و به مقتضاي واقعگرايي و فطري بودنش، لزوم آگاه ساختن هر كسي را كه در پي پيوستن به اردوگاه خود و هر جامعه اي كه در پي پذيرا گشتن اسلام در عمق وجود خويش است، مقرر مي دارد؛ اسلام گوهر گرانبهاي خود را عرضه مي كند چون مي داند كه سرانجام ارزش آن بر همگان، روشن خواهد شد. لذاست كه هرگونه تقليد و تبعيّت كوركورانه در عقيده را ردّ مي كند و به بحث و استدلال و برهان

فرا مي خواند: "قل هاتوا برهانكم" و هرگونه اجبار و اكراه در دين را نفي مي كند: "لا اكراه في الدين"، همچنان كه از امت خود مي خواهد كه همواره قدرتمند و داراي بينش عميق و با بصيرت باشند، و در عرصه ارتباط با ديگران نيز از مردم مي خواهد تا پيش از هر چيز، ديگران را با دليل روشن و منطق به سوي عقايد خويش فراخوانند؛ قرآن كريم ميگويد: "ادع إلى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتي هي احسن ان ربك هو اعلم بمن ضلّ عن سبيله وهو اعلم بالمهتدين" (النحل-125) (مردم را با حكمت و اندرز نيكو به راه پروردگارت بخوان و با بهترين شيوه با آنان مجادله كن زيرا پروردگار تو به كساني كه از راه او منحرف شده اند آگاه تر است و هدايت يافتگان را بهتر مي شناسد). "فلذلك فادع واستقم كما امرت ولا تتبع اهواءهم" (شوري-15) (براي آن - اسلام- دعوت كن و چنان كه فرمان يافته اي پايداري بورز و از پي خواهش هايشان مرو). "ومن احسن قولاً ممن دعا إلى ا وعمل صالحاً وقال انني من المسلمين" (فصلت-33) (چه كسي را سخن نيكوتر از سخن آنكه به سوي خدا دعوت مي كند و كارهاي شايسته مي كند و مي گويد البته كه من از مسلمانانم؟).

"قل هذه سبيلي ادعو إلى ا على بصيرة انا ومن اتبعّني وسبحان ا وما أنا من المشركين" (يوسف-108) (بگو: اين راه من است. من و پيروانم، همگان را در عين بصيرت به سوي خدا مي خوانيم. منـزه است خدا و من از مشركان نيستم).

شهيد بزرگوار آيت ا صدر(ره) در كتاب خود اقتصادنا در اين باره مي نويسد: "موضوع ديگر آنست كه مبلغان اسلامي پيش از هر چيز رسالت اسلامي خود را اعلام و آشكار كنند و با استدلال و برهان و دليل،

ويژگيهاي عمده آنرا توضيح دهند؛ چنانچه با اين روش هاي اقناعي، اتمام حجت شد و جايي براي بحث و جدل منطقي در اين باره باقي نماند و با اين حال كساني يافت شدند كه آفتاب را منكر شوند، در آن صورت در برابر دعوت اسلامي به مثابه دعوتي جهاني و فراگير كه مصلحت و منافع حقيقي بشريت را به عنوان هدف در نظر گرفته است، راهي جز استفاده از همه امكانات مادي يعني جهاد مسلّحانه، باقي نخواهد ماند".([3])

در كتاب كافي مرحوم كليني به نقل از امام جعفر صادق(ع) آمده است: "حضرت علي(ع) فرمود: رسول خدا(ص) مرا روانه يمن ساخت و فرمود: اي علي! با هيچكس از در جنگ وارد مشو تا او را به اسلام فراخواني و بخدا سوگند اگر خداوند عزوجل كسي را به دست تو هدايت كند براي تو بهتر از تمامي آن چيزهايي است كه خورشيد بر آنها تابيده و غروب كرده و ولايت او نيز بنام تو رقم خواهد خورد".([4])
اين همان شيوه قرآني است كه خداوند به حضرت موسي و هارون(ع) آموخت: "اذهبا إلى فرعون انه طغى * فقولا له قولاً ليّناً لَعَلّهُ يتذكّر او يخشى" (طه- 44و43) (به سوي فرعون برويد كه او طغيان كرده است * با او به نرمي سخن گوييد شايد پند گيرد يا بترسد).

حتي در مقابله با طاغوتها نيز بايد ابتدا آنانرا (به زبان خوش) به اسلام فراخواند چه بسا به راه حق، هدايت گردند. هم از اينروست كه پيامبر بزرگوار(ص) در همين راستادر نامه هايي كه به پادشاه ايران و قيصر روم مينويسد، عبارت "ترا به اسلام فرا ميخوانم" را تكرار ميكند. و بدين گونه بود كه فرستادگان پيامبر(ص) به مناطقي كه گسيل مي شدند، به آيين جديد (يعني اسلام) فرا مي خواندند كه نام برخي از ايشان از اين قرار است:

- عبدا بن حذافة السهمي فرستاده پيامبر گراميص) به حبشه.

- حاطب به أبي بلثعة فرستاده رسول خدا(ص) به مصر براي

فراخواندن "المقوقس" به اسلام.

- دحية الكلبي فرستاده پيامبر اكرم(ص) به روم.

- عمرو بن امية فرستاده پيامبر رسول اكرم(ص) به حبشه.

- سليط بن عمرو فرستاده پيامبر اسلام(ص) به يمامة.

- عمرو بن العاص فرستاده رسول گراميء(ص) به عمان.

- حرملة بن زيد همراه با يك هيأت به شهر"ابلة"واقع بر

ساحل درياي سرخ.

- المهاجر بن أبي امية فرستاده حضرت رسول(ص) نزد شاهان

حمير.

- خالد بن الوليد فرستاده پيامبر(ص) به همدان (شهري در ايران).

_ علي بن ابي طالب(ع) دومين فرستاده آنحضرت(ص) به اين شهر (همدان).

- حذيفة بن اليمان فرستاده پيامبر(ص) به هندوستان.

- عبدا بن عوسجة فرستاده پيامبر گرامي(ص) نزد قبيله حارثة بن قريظ.

- جرير بن عبدا بجلي فرستاده آنحضرت(ص) نزد قبايل ذي الكلا.

و ديگر فرستادگاني كه وظيفه فراخواندن جوامع مختلف به اسلام را بر عهده داشتند.

اگر بدنبال كاربردهاي سياسي اين اصل در روابط بين الملل باشيم مي توانيم آنرا در گروه هايي كه براي توضيح وتبيين مسايل اعزام مي شدند، روش هاي حقيقي توضيح مطالب از طريق وسايل سمعي و بصري، يادداشت هاي توضيحي و تفسيري ارسالي به كنفرانس هاي بين المللي، مورد ملاحظه قرار دهيم.

از جمله ويژگي هاي روابط بين الملل اسلامي آنست كه روند آگاه سازي و توضيح را به عنوان رسالتي الهي و اصل ضروري كه پيش از هر اقدام نظامي، سياسي و… در برابر كشورهاي ديگر بايد بدان پرداخت، تلقي مي كند. ولي سياست بازي هاي نيرنگ آميز كنوني در واقع چيزي جز بهره گيري مصلحت آميز از اين سياست توضيحي به عنوان مانوري سياسي نيست كه در صورت نياز، حقايق را مخدوش و معيارها را دگرگون جلوه مي دهد.

يادآور مي شويم كه اسلام، راهنمايي هاي بسيار ارزشمندي را تقديم بشريت و بويژه مسلمانان كرده كه از جمله بر نكات زير تأكيد دارند:

1 – گفتگوها بر اساس اصولي ثابت – و نه مفاهيمي گنگ – صورت گيرد.

2 – گفتگوها، عيني و علمي باشد.

3 – از فضايي بدور از ارعاب و تهديد انجام شود.

4 – از جدل هاي بيهوده، دوري گزيند.

5 – آماج هاي شرافتمندانه اي داشته باشد.

و … .

پنجم: رعايت عدالت در روابط

عدالت مهمترين اصل در تصوّر و برداشت اسلام از واقعيّت: "شهد ا أن لا اله الا هو والملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط" (آل عمران - 18) (ا حكم كرد و فرشتگان و دانشمندان نيز كه هيچ خدايي برپاي دارنده عدل جز او نيست) و مهمترين شالوده رفتار اجتماعي بشمار مي رود: "يا أيها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء " (نساء-135) (اي كسانيكه ايمان آورده ايد به عدالت فرمانروا باشيد و براي خدا شهادت دهيد).

طبيعي است هنگامي بر عدالت و دادخواهي تأكيد مي شود كه دشمني ها و كينه توزي ها برانگيخته شده و در اين ميان، عدالت به فراموشي سپرده شده باشد؛ در چنين موقعيتي است كه آيه كريمه مي گويد: "ولايجرمنّكم شنأن قوم على الاّ تعدلوا إعدلوا هو أقرب للتقوى" (مائدة-8) (دشمني با گروهي ديگر وادارتان نكند كه عدالت نورزيد. عدالت ورزيد كه به تقوي نزديك تر است).

وقتي توجه كنيم كه عدالت مورد نظر از سوي اسلاميان نسبت به بيگانگان متضمن توجه به وضعيت واقعي و موجود آنهاست، بُعد انساني اين اصل را كه در احكامي چون: جهاد، پيمان ها، اجاره و… نيز بايد رعايت گردد، بيشتر درك مي كنيم.

وجود همين اصل و لزوم رعايت آنست كه قرار گرفتن كشورها و جوامع اسلامي در كنار مستضعفان و محرومان جهان و رويارويي با ستم و طغيان در هر نقطه از جهان – هر چند ارتباط تنگاتنگي با آن نداشته باشد – و نيز اقدام به نفي روابط ستمگرانه ميان كشورها را توجيه مي كند؛ قرار گرفتن ما در كنار مستضعفان و محرومان، مصلحتي و تبليغاتي نيست و چنان نيست كه همچون ابرقدرتهاي شرق و غرب، وقتي فرصتي بدست آوريم، از بحراني كه كشورهاي ديگر درآنند سوء استفاده كنيم و هر بلايي را بر سرشان آوريم.

چنان موضعي، اصولي و مبتني بر پايه متيني است كه هرگاه و هر لحظه كه از آن عدول كرديم در واقع از خط اسلام حقيقي خارج شده و در شمار مستكبراني درآمده ايم كه خداوند درباره آنها مي فرمايد: "فهل عسيتم إن تولّيتم أن تفسدوا في الأرض وتقطعوا أرحامكم * اولئك الذين لعنهم ا فأصَمّهم وأعمى أبصارهم" (محمد : 22 و23) (آيا اگر به حكومت رسيديد، مي خواهيد در زمين فساد كنيد و پيوند خويشاونديتان را ببريد؟ اينانند كه خدا لعنتشان كرده است و گوش هايشان را كر و چشمانشان را كور ساخته است).

قرآن مجيد در برابر و برعكس مورد فوق، تصويري از گروه مسلمان توانمندي ارايه داده مي فرمايد: "الذين إن مكناهم في الارض أقاموا الصلوة وآتوا الزكوة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر و عاقبة الامور" (سوره حج ـ41) (همان كسان كه اگر در زمين مكانتشان دهيم نماز مي گزارند و زكات مي دهند و امر به معروف و نهي از منكر مي كنند و سرانجام همه كارها با خداست).

ششم: اصل دلجويي وتأليف قلوب

اصلي كه آشكارا بيانگر سازنده بودن شريعت اسلام و در عين حال منعكس كننده واقعگرايي آنست؛ در فضايي كه دلجويي صورت مي گيرد و به دلها نزديك مي شويم، پذيرش بيشتري نسبت به حقيقت فراهم مي آيد و به واقعيت ها نزديكتر مي شويم. آنچه كه در اين اصل، شالوده كار بشمار ميرود، سهمي است كه در مصارف زكات، براي دلجويي و جلب محبت ديگران، اختصاص داده مي شود و با قرار گرفتن در كنار تمامي مستضعفان و دفاع از مسايل ايشان و جلب آنان به اسلام، كار منظم و برنامه ريزي شده اي در تحقق آن صورت مي پذيرد.

به رغم اينكه فقها در شمول كساني كه بايد از ايشان دلجويي شود و دلهاشان به دست آيد اختلاف نظر دارند و اينكه آيا ويژه غير مسلمانهاست؟ آيا شامل منافقان هم مي گردد؟ آيا مسلمانان ضعيف ايمان را نيز در بر مي گيرد؟ ولي آنچه از روح اسلام و سمتگيري هاي اقتصادي آن و نيز گفته ها و اظهار نظرهاي فقها و علماي شيعه و سنّي از جمله امام خميني(ره) برمي آيد، اصل ياد شده، اصلي است كلي و به دولت اسلامي اين امكان و فرصت را مي بخشد كه در هر حالت بنا به مصلحتي كه تشخيص مي دهد، عمل كند و بنابراين طبيعي است كه اين اصل نيز عنصري اسلامي تلقي مي شود كه نقش خود را در تنظيم و ترسيم روابط بين المللي و نيز تقديم كمك (مالي) به كشورهاي مختلف شخصيّت ها و جمعيت ها، مذاهب و آيين هاي مختلف، ايفا مي كند. هر چند پس از وفات پيامبر اكرم(ص) در لزوم پياده كردن اين اصل در يك دوره زماني معين و يا نسبت به افراد معيني، بحث هايي وجود داشته است، در اصالت اسلامي آن و لزوم پياده كردنش در دوره هاي ديگر، ترديدي وجود ندارد. گو اينكه بايد خاطرنشان سازيم كه براي اختصاص سهم مربوط به "المؤلفة قلوبهم" (كه براي دلجويي و جلب ديگران بايد منظور شود) نبايد تنها به زكات بسنده كرد. اسلام به رهبر و ولي فقيه اجازه مي دهد كه تا هر جا كه مصلحت عاليه اسلام اقتضا مي كند در اين راه از اموال و بودجه دولتي نيز هزينه كند كه البته جزييات مطلب در مباحث اقتصادي اسلام، آمده است.

با گشايش اين باب روشن مي شود كه عرصه سياسي كاربرد آن، چنان گسترده و فراگير است كه همه كمك هاي اقتصادي و سياسي را كه دولت در راستاي نزديك سازي ديگران به اسلام و نظام اسلامي و جلب آنان هزينه

مي كند، در بر مي گيرد، گو اينكه روشن است كه در اين روند، حتماً بدور از منافع تنگ سياسي بايد خدمت به هدف بزرگ و مسأله اصلي را در نظر داشت.

هفتم: احترام به پيمانها، قراردادها و توافقنامه هاي بين المللي

اين اصل از مهمترين اصولي است كه سياست حقيقي اسلامي بر آن استوار است و همچنانكه پيش از نيز اشاره كرديم برگرفته از واقع گرايي ديدگاه هاي اسلام از يك سو و احترام به مقتضيات حق، از سوي ديگر است.

رهبر اسلامي، در مورد هر قرارداد يا پيماني بايد كاملاً انديشه كند و همه جوانب را بسنجد ولي اگر پيماني را با رعايت همه شرايط به امضا رساند بايد بطور كامل بدان پايبند باشد: "وأوفوا بالعهد أن العهد كان مسؤولاً" (الاسراء ـ 34) (و به عهد خويش وفا كنيد كه بازخواست خواهيد شد).

پيمان هايي كه با كشورهاي بيگانه يا بيگانگان به امضا مي رسد گاه در چارچوب قراردادهايي است كه اسلام به صراحت از آنها به عنوان عقود مشخصي سخن به ميان آورده و قوانين و مقررات عمومي آنها را روشن ساخته و بايد بدانها وفادار بود و گاهي نيز روند مستقلي دارند كه ولي امر (رهبر كشور اسلامي) انعقاد آنها را در راستاي تحقق مصالح عاليه نظام، تشخيص مي دهد؛ بعنوان مثال براي قراردادها و پيمان هاي نوع نخست مي توان از "عقد الذمة" (تضمين امنيت جان و مال و اعتقادات غير مسلمانان)، "عقد الهدنة" (آتش بس و توقف جنگ)، "عقد الأمان" (امان دهي و عدم تجاوز به مال و جان و ناموس) و براي قراردادهاي نوع ديگر، از همه قراردادهايي كه جنبه نظامي، اقتصادي و امثال آن دارند، نام برد.

آموزه هاي اسلامي در خصوص اين يا آن قرارداد (عقود)، برگرفته از آيات قرآن كريم، احاديث شريف و سيره رسول اللهﷺ است. مثلاً برخي احكام مربوط به "عقد الذمة"، از آيه شريفه ذيل نتيجه گيري شده است: "قاتلوا الذين لا يؤمنون باﷲ ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرّم اﷲ ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن

يَدٍ و هم صاغرون" (توبه ـ 29) (با كساني از اهل كتاب كه به خدا و روز قيامت ايمان نمي آورند و چيزهايي كه خدا و پيامبرش حرام كرده است بر خود حرام نمي كنند و دين حق را نمي پذيرند جنگ كنيد تا آنگاه به دست خود در عين مذلّت، جزيه بدهند).

قراردادهايي از اين نوع نيز وجود دارد كه پيامبر اكرمﷺ با مسيحيان "نجران" و "بني تغلب" و گروههايي از يهوديان، به امضا رساند. بر آن نيستيم كه به جزييات اين قراردادها بپردازيم فقط مي خواهيم بر اين نكته انگشت گذاريم كه پيمانها و قراردادها، بخش مهمي از فقه اسلامي را تشكيل مي دهند كه شالوده و محورهاي اصلي آنها را قرآن كريم تعيين نموده است.

هشتم: معامله به مثل

خداوند متعال مي فرمايد: "الشهر الحرام بالشهر الحرام والحرمات قصاصٌ فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم واتقوا اﷲ واعلموا أن اﷲ مع المتقين" (بقره ـ 194) (اين ماه حرام در مقابل آن ماه حرام و شكستن ماه هاي حرام را قصاص است، پس هر كس بر شما تعدي كند به اندازه تعدياتش بر او تعدي كنيد و از خداوند بترسيد و بدانيد كه او با پرهيزگاران است).

چنانچه اصل قصاص از يك سو و اصل پاداش نيكويي به نيكي از سوي ديگر، دو اصل واقع گرايانه اي باشند كه منطق انساني در رفتارهاي فردي و درون جامعه اي بر آنها صحه مي گذارد، در عرصه رفتار و روابط بين المللي نيز، همين ويژگي برقرار است و اي بسا يكي از آنها براي جلوگيري از تجاوز و دلجويي از

ديگران، در شمار ضروريات نيز درآمده است.

نهم: انواع جهاد

که خود باب پر شاخ و برگي است که اسلام تلاش کرده تا فعاليت هاي جنگي را در آن سامان بخشد و هدف از آن تحقق اهداف والاي اسلامي با از ميان برداشتن موانع راه دعوت به اسلام و حفظ محور پوياي حرکت تبليغي اسلام البته با تضمين هر چه بيشتر و در حد امکان شيوه هاي انساني است که به دليل گستردگي موضوع و کمي فرصت، نمي توان پيش از اين بدان پرداخت.

آنچه گفته شد شالوده هاي قرآني از رفتارهاي بين المللي است که شتابزده، از نظر گذرانديم تا انشاء ا در آينده، فرصتي براي پرداختن مفصل تر به آنها فراهم آيد با اين توضيح که هر يك از اين اصول، احتمالاً ميتواند در چارچوب اصل ديگري نيز قرار گيرد همچنان که در خصوص اصول گرايي در برخوردها و روابط با مقوله جهاد، چنين است.

بخش سوم:

گرايش هاي جهاني نظام ها

واقعيت آنست كه امروزه سه نظام رقيب يعني اسلام،سوسياليسم و سرمايه داري با جهت گيري هاي جهاني وجود دارند. در اينجا تأكيد مي كنيم كه با چنين برداشتي، تفاوتي ميان جهاني شدن و جهاني سازي وجود ندارد؛ پيش از اين خاطرنشان ساختيم كه اسلام به مثابه آخرين حلقه از زنجيره اديان الهي، براي اصلاح بشر و بسان راه نجاتي كه از سوي آفريدگار براي بشريت در نظر گرفته شده، نازل گشته است. اسلام بر فطرتي كه ميان همه افراد بشر، مشترك است انگشت مي گذارد و مبتني بر منطق گفتگو و اقناع است و خود را به مثابه تنها راه نجات بشريت عرضه مي كند؛ چنين اسلامي براي تحقق اهداف خود، از برنامه تغييرات فردي و تغييرات اجتماعي، بهره گرفته و سعي در حذف مرزهاي جغرافيايي، نژاد، رنگ و تفاوت هاي زباني دارد و در پي ايجاد جامعه اي جهاني با يك قانون و يك رهبري و برخوردار از احساسات مشترك و اهداف يگانه انساني است. اين جهان گرايي در بسياري از متون اسلامي، قابل نتيجه گيري است، از جمله آيه: "قل يا أيها الناس إني رسول ا إليكم جميعاً" (اعراف : 158) (بگو: اي مردم من فرستاده خدا بر همه شما هستم.) وآيه: "وإن يكاد الذين كفروا ليزلقونك بأبصارهم لما سمعوا الذكر ويقولون إنه لمجنون * وما هو الاّ ذكر للعالمين" (قلم ـ51 و52) (و كافران چون قرآن را شنيدند نزديك بود كه ترا با چشمان خود به سر درآورند و مي گويند كه او ديوانه است * و حال آنكه قرآن براي جهانيان جز اندرزي نيست.)

بر خلاف ادعاهاي برخي خاورشناسان و مورخان، آيات و احاديث بسياري وجود دارد كه نشان از جهاني بودن اسلام از همان ابتداي پيدايش است گو اينكه گرايش جهاني اسلام، روندي تدريجي داشته است كه در اينجا، فرصتي براي توضيح مطلب وجود ندارد.

نتيجه آنكه اسلام از آغاز و طي زمان، سمت گيري جهاني داشته و اين سمت گيري و نيز وحدت خاستگاه انساني و مسير و هدف را همواره مورد تأكيد قرار داده است. اسلام چنين ديدگاهي دارد. سوسياليسم نيز وقتي فلسفه تاريخ خود را مطرح ساخت از ماتريياليسم تاريخي و مراحل مشهود آن سخن به ميان آورد كه شامل مرحله برده داري و پس از آن فئوداليسم، سپس سرمايه داري تجاري و بدنبال آن سرمايه داري صنعتي و آنگاه مرحله سوسياليسم و سرانجام مرحله تاريخي كمونيسم – البته طبق قوانين و مكانيسم هايي از جمله كارزار تضادهاي اجتماعي و طبقاتي – مي شود.

اين چنين ديدگاهي، نظريه جهانشمولي سوسياليسم در ايجاد تحولي جهاني در مسير بشريت را مطرح ساخته است؛ روشن است كه سوسياليسم در اين زمينه، از مسأله نبرد طبقاتي، انقلاب و نظام آهنين سوسياليسم – كه به عقيده سوسياليست ها، جامعه را به بهشت موعودي بنام كمونيسم رهنمون ميشود – بهره مي جويد.([5]) كه البته اين ديدگاه هم در تئوري و هم در عمل با ناكامي روبرو گرديد.

در مورد سرمايه داري نيز بايدگفت كه اين نظام، از آغاز، فاقد هرگونه شالوده ايدئولوژيك بود.([6]) و اهميتي نيز براي پي ريزي ايدئولوژيك و جهان بيني، قايل نبود. آنچه مورد توجه اين مكتب بود، سامان دادن به زندگي (مادي) و برپايي اين نظام بر اساس آزادي هاي فردي بورژوايي بود ولي هنگامي كه در مسير و روند حركت خود با گستردگي انديشه هاي مخالفين روبرو گشت، با توجه به شعارهاي سوسياليستي و در برابر آنها، شعارهايي براي خود در نظر گرفت؛ مثلاً "عدالت اجتماعي" در سوسياليسم را با "حقوق بشر"، "رشد و توسعه اقتصادي" را با "بازار آزاد و رشد توليد" و سرانجام شعار "پرولتارياي جهان" را با "جهاني سازي سرمايه" پاسخ گفت چه در آغاز جنبه محلي يا منطقه اي داشت و تا زماني كه شرايط مناسب فراهم نيامده بود، بيشتر بر غرب تكيه مي كرد و داعيه جهاني بودن و جهاني شدن، نداشت.

و در اين شرايط بود كه مفاهيم جهاني سازي را مطرح ساخت ولي «نظم نوين جهاني» اصطلاحي سياسي است كه غرب، اخيراً آنرا بكار گرفته تا سلطه سياسي خود را تحميل كند و در دوره هاي مختلف وابسته به شدت يا ضعف جنگ، قالب هاي متفاوتي نيز بخود گرفته است.

در اينجا، بي مناسبت نيست از مراحل گوناگون سرمايه داري كه "روبينسون" مطرح ساخته، ياد كنيم. او

برآنست که جهاني شدن سرمايه داري، از مراحلي عبور کرده که شامل: ابتدا مرحله جنيني است که از قرن پانزدهم ميلادي تا نيمه قرن نوزدهم به درازا کشيد و طي آن، ناسيوناليسم و جغرافيايي (کشوري) مسلط بود. پس از آن مرحله رشد است که به نظر وي تا ثلث آخر قرن نوزدهم و همراه با تبلور مفاهيم متعلّق به روابط بين المللي، به طول کشيد سپس نوبت به مرحله شکوفايي مي رسد که تا دهه دوم قرن بيستم، مفاهيمي چون جهانشمولي را بهمراه داشت و پس از آن مرحله مبارزه براي سلطه بر جهان تا نيمه ي دهه ي ششم قرن بيستم دوام يافت. آنگاه سازمان ملل متحد مطرح شد و در پي آن مرحله ارتباط و ادغام با جهان سوم، تعدّد فرهنگي و از آنجا اوج جهاني سازي در دهه ي هشتاد و نود قرن بيستم، پيش آمد.

اين تصويرسازي به گمان ما، ساختگي، فرضي و تهي از واقعيت است زيرا سرمايه داري هرگز با يك ديدگاه جهاني آغاز نشد و تأکيد آن بر غرب و کشورهاي غربي، تنها با معيار جغرافيايي بود ولي به نظر مي رسد که از نظر پژوهشگر مزبور، شرايط پيش آمده در اواخر قرن بيستم، مفهوم جهاني سازي و جهاني شدن را در اين نظام مطرح ساخت؛ رشد فزاينده قدرت غرب و برخورداري آن از دستاوردهاي انقلاب اطلاعات و نيروي عظيم رسانه اي که در همه جاي دنيا نفوذ دارند از يك سو و قدرت گرفتن اسلام و گسترش ديدگاه هاي جهانشمولي اسلامي (که به نظر غرب، کل تمدن غربي را با خطر مواجه ساخت) از سوي ديگر و نيز فروپاشي اتحاد جماهير شوروي بمثابه يك قدرت رقيب، همه و همه دست بدست هم دادند تا فرصتي براي طرح نظريه جهاني سازي در اين سطح گسترده، فراهم آيد.

بخش چهارم:

تعريف جهاني سازي

بدون ترديد، تعريف جهاني سازي، مبهم است و تعريف هاي ارايه شده، متناقض و در عين حال متنوعند و حقيقت آنست كه انسان با شناختي كه از تفسيرها و تعريف هاي موجود پيدا مي كند به اين نتيجه مي رسد كه جهاني سازي در واقع كوششي در راستاي نفي تمدن هاي غير غربي و تحميل سرمايه داري و تلاش در جهت آمريكايي سازي و تسلط بر جهان است؛ در اين پيوند، سه تعريف بعمل آمده از جهاني سازي را يادآور مي شويم:

1- تعريف مربوط به كميته بين المللي در سال 1995 كه "جهاني سازي"را: "درهم آميزي اقتصاد، جامعه شناسي، سياست، فرهنگ و رفتارها از طريق نفي مرزها و حذف پيوستگي هاي ملي و اقدام هاي دولتي" تعريف كرده است.([7])

2- يك تعريف عربي از جهاني سازي آنرا: "حقيقت تكامل سرمايه داري در پرتو سلطه كشورهاي مركز و حاكميت نظم نابرابر جهاني" مي داند؛ تعريف هايي با گرايش هاي اقتصادي يا ادبي و يا به اعتبار ابزارها از سوي "الجابري" و "التيزيني" و ديگران نيز وجود دارد.([8])

3- تعريف آقاي "روزناو" آمريكايي كه با طرح پرسش هاي زير، آنرا مطرح مي سازد: "آيا جهاني سازي زاييده همگرايي است يا برخاسته از تعميق تفاوت هاست؟ و آيا داراي منابع واحد يا گوناگوني است؟ و

آيا داراي يك فرهنگ است يا از فرهنگ هاي متعددي برخوردار است؟ و از آنجا، بر آنست كه در جهاني سازي، سه عنصر دخالت دارند: يكي حذف مرزها، ديگري شباهت جوامع بزرگ به يكديگر و سومي، تحميل شيوه زندگي آنان بر ديگران" از اينجاست كه مي توان گفت: جهاني سازي در واقع تلاشي براي آمريكايي كردن روابط سياسي، حقوقي و اجتماعي در سطح جهان و تحميل فرهنگ مسلط غرب بر ديگر جوامع است كه در شمار خطرناكترين انديشه هاي شيطاني بشمار ميرود. غرب از قدرت فناوري، علمي، فرهنگي و نظامي خود براي مطرح ساختن و تحميل اين ايده، سود برده و برخي فلاسفه و نويسندگان نيز زمينه چيني نظري آنرا بر عهده گرفتند.

نظريه جنگ تمدن هاي "هانتينگتون"، اينك نظريه شناخته شده اي است؛ تمام تكيه ي او بر تمدن غرب است ويژگي برجسته آنرا رواداري، پلوراليسم، انساني بودن مي داند در حاليكه تمدن هاي ديگر و غير غربي را استبداد زده، بسته و ناكام در حل مشكلات بشريت – از قبيل فقر، بيكاري، سطح پايين زندگي، نرخ زاد و ولد بالا و ديكتاتوري – معرفي مي كند؛ اين نظريه پرداز، به غرب پيشنهاد مي كند كه با ديگر (تمدنها) همكاري نداشته باشد و به ديگران فناوري صادر نكند و به لحاظ اقتصادي، سياسي و اداري، خود را وحدت بخشد؛ نظريه مزبور برآنست كه تمدن غرب، ميراث خوار يونان، مسيحيت غرب و لائيسم، حاكميت قانون، پلوراليسم اجتماعي، جامعه مدني و حقوق بشر است كه جملگي از ويژگي هاي تمدن غرب بشمار مي روند و در تمدن هاي ديگر، حضور نخواهند داشت.

پس از آن "فوكوياما" آمده كه نظام سرمايه داري را پايان تاريخ مي داند و معتقد است همه جوامع بايد به سرمايه داري روي آورند و شرايط سياسي و اجتماعي اين روند را فراهم كنند؛ مهمترين اين شرايط و زمينه ها، توسعه و تكامل زيربناي اجتماعي به سمت برابري و حذف طبقه و نفي طايفه و ارايه برداشتهاي متناسب ديني با اين امر و تأسيس نهادهاي واسطه اي ميان افراد و دولت از سوي جامعه توسعه يافته و ميدان ندادن به ملي گرايي كه به انزواي تمدن مي انجامد؛ او خواهان تفسيري روشن از متون مذهبي است و از همه اقدام هاي افراطي انتقاد مي كند و نخبگان را بدان فرا مي خواند تا ارزش هاي دموكراسي و آزادي را مورد حمايت قرار دهند؛ نتيجه آنكه او (فوكوياما) جامعه سرمايه داري را هدفي مي داند كه همه تمدن ها بايد به سوي آن، حركت كنند.([9]) همچنين آقاي "بيدهام برايان" انديشمند و نظريه پرداز انگليسي مطرح است كه در سلسله نوشتارهايي كه طي سال 1994م در مجله

اكونوميست لندن به چاپ رسيد، معتقد به وجود شباهت هايي ميان اوضاع قرن پانزدهم هجري اسلام و مسلمانان از يك سو، و قرن پانزدهم ميلادي اروپا از سوي ديگر است و برآنست كه اين تشابه در وجود زمينه هاي مناسب براي اصلاحات، نوع نهادهاي ديني مسلمانان در قرن پانزدهم هجري (قرن حاضر) و نهادهاي كليسايي در قرن پانزدهم ميلادي و نيز در ميزان يأس و نوميدي از شرايط موجود و شور و اشتياق به بهبود اوضاع در هر دو طرف طي دوره هاي زماني ياد شده ي خود، نهفته است. به نظر او، همواره يك عامل خارجي، حركت بخش اين وضع و حامي آن بوده است؛ در آن زمان، مسلمانان، آن عامل خارجي بودند كه اروپا را به سمت پيشرفت سوق دادند ولي امروزه اين غرب است كه جهان اسلام را به سوي پيشرفت و تكامل، سوق مي دهد؛ به نظر وي، اين حركت، از مسلمانان آزاده اي كه به دموكراسي ايمان دارند، شروع ميشود و به همين دليل با قدرت هر چه تمامتر بايد آنان را مورد حمايت و پشتيباني قرار داد. "برايان" در پايان سلسله مقالات خود، براي همگام شدن با غرب و همگامي با كاروان كنوني تمدن بشر، توصيه هاي سه گانه اي مي كند كه عبارتند از:

1_ هماهنگ شدن با اقتصاد نوين.

2- پذيرش ايده برابري زن و مرد.

3- كوشش در پياده كردن نهادهاي دموكراتيك در نظام هاي حكومتي.([10]) (كه عيناً برنامه اخير آمريكاست)

بايد اضافه كرد كه كار زمينه چيني براي نظريه جهاني سازي و آمريكايي كردن (جهان)، عرصه هاي اطلاعات يعني اينترنت و ماهواره ها و نيز تسلط بر سازمان هاي بين المللي را در برگرفته است؛ چنانچه سازمان هاي بين المللي به اين هدف تن ندهند، بايكوت مي شوند و برنامه ريزي براي تحميل

سياست هاي آمريكا بر جهان، انجام مي گيرد.

آمريكا، از حوادث 11 سپتامبر (2001م) براي مطرح ساختن خود به عنوان قدرتي بي رقيب و مسلط بر سياست هاي جهان، سوء استفاده كرده و همچنانكه در كنفرانس هاي خانوده در قاهره، كپنهاگ، مكزيكوسيتي، پكن و جاهاي ديگر ديديم، در پي برنامه ريزي براي چيرگي و تسلط بر فرهنگها و ارزش هاي جهانيان و دخالت در نظام اجتماعي آنهاست و در اين راستا و طي كنفرانس هاي ياد شده با شعار حمايت از حقوق بشر، امر دخالت در امر قانون گذاري اجتماعي (كشورها) را صورت عملي بخشيد.([11])

پيامدهاي منفي جهاني سازي

اكنون پيامدهاي منفي اين ايده ي ويرانگر، براي همه جهانيان، آشكار شده است ولذا جهاني سازي را با صفات منفي بسياري از جمله: وحشيانه، ديوانه وار، و بعنوان يك دام، توصيف كرده اند؛ پژوهش هاي گوناگون به پيامدهاي منفي مربوط به جهاني سازي، اشاره كرده اند كه تنها برخي از آنها را خاطرنشان مي سازيم:

1- تسلط قدرت هاي بزرگ بر روند اقتصاد جهاني و منابع توليد و مبادلات مالي و تجاري. به طوري كه گفته مي شود تنها 500 شركت فراملیتي 70% كل حجم تجارت جهاني را بر عهده دارند و تنها 20% از جمعيت جهان به صورت خودكفا زندگي مي كنند و80% بقيه نيازمند كمك ديگرانند.

درآمد آمريكا از آزادي تجارت جهاني از ابتداي تأسيس سازمان تجارت جهاني تا سال 2005 ميلادي، بطور متوسط ساليانه كمتر از 200 ميليارد دلار نيست حال آنكه زيان هاي وارده بر كشورهاي آفريقايي، هر سال حدود 209 ميليارد دلار برآورد مي شود.([12])

2- سلطه امريكا بر ابزارها و فناوري اطلاعات.

3- تحقير كشورهاي كوچك و توان رشد آنها.

4- دخالت در قانون گذار يهاي داخلي ملل ديگر همچنانكه در كنفرانس هاي خانواده و غيره، شاهد آن بوديم.

5- شبيخون فرهنگي سراسري و كوشش در ريشه كن ساختن فرهنگ هاي ديگر.

و فراخوان به مقتضيات پست مدرنيسم و الغاي نقش دين. در اين راستا «ژاك دريداي» فيلسوف، از انحلال نهادهاي ديني و آموزشي، سخن بميان آورده است.([13])

6- كاستن از نقش و اثرگذاري محافل بين المللي و بهره گيري از آنها به سود سلطه قدرت هاي بزرگ از جمله مثلاً سوء استفاده از صندوق بين المللي پول و بانك جهاني و ديگر سازمان ها براي اجراي سياست هاي استكباري خود؛ چندي پيش نيز ديديم كه رئيس يك كشور غربي (ايتاليا) اعلام كرد كه "ناتو" و قدرتهاي غربي با سوء استفاده از محافل بين المللي، بزرگترين ضربه را به نظم جهاني وارد كرده اند.([14])

7- آلوده ساختن محيط زيست بر اثر حرص و آزي كه قدرتهاي بزرگ، گرفتارش آمده اند.

8- كار وحشتناكي در خصوص تغيير نقشه سياسي مناطقي چون خليج فارس، شمال آفريقا، روسيه و تايوان، در دستور كار است. و اي بسا در پي «سايكس پيكوي» جديدي است.

جهاني سازي، پيامدهاي منفي ديگري نيز دارد كه فعلاً از ذكر آنها درمي گذريم.

بخش ششم:

موضع امت اسلام و اقداماتي كه در برابر جهاني سازي بايد انجام گيرد

پيش از بيان اين اقدامات، تأكيد مي كنيم كه نفي منفعلانه، هرگز به نتيجه اي اي نخواهد انجاميد؛ در اين راه بايد انديشه كرد و اقداماتي عملي و حساب شده براي ايستادگي در برابر اين يورش بزرگ جهاني، بعمل آورد؛ در اين زمينه وظيفه داريم كه با كمك و همكاري همگان، راهبردي عملي، روشن و همه جانبه تدوين كنيم و در صدد اجراي آن برآييم و در عين حال نظريه هايي كه نقش جاده صاف كن اين روند ويرانگر را ايفا كرده اند، رسوا سازيم. در مورد راهبرد (استراتژي) مورد بحث، نكات و اقدامات مهم از اين قرارند: (در بعد جهاني)

1- بايد جنبه هاي ايدئولوژيك سلطه آمريكا و مفهوم حقيقي مقولات مربوط به آن (از قبيل: دهكده جهاني، بازار آزاد، آزادي دخالت و گشايش مرزها و…) را رسوا سازيم.

2- تسلط بازار بر سياست بايد حذف گردد.

3- با عرضه و ارايه نظريه فطرت اسلامي، به تعميق ارزش هاي فطري انساني بپردازيم.

4- گفتگوي ميان اديان هر چه بيشتر گسترش داده شود.

5- بايد بر هويت هاي اقليمي، هويت خلق ها و آگاهي ملل در حفظ هويت و فرهنگ خود، انگشت بگذاريم.

6- توان علمي و قدرت رشد و توسعه ملل، بايد افزايش يابد.

7- در راستاي واگذاري آزادي ها و حقوق اصيل خلق ها، گام برداشته شود.

8- نهادهاي بين المللي تقويت گردند و استقلال آنها تحكيم شود.

9- تنوع فرهنگي، ژرفاي بيشتري بخشيده شود.

و در چارچوب اسلامي، بايد علاوه بر موارد فوق الذكر، به اين نكات نيز توجه كنيم:

1- در راستاي ايجاد وحدت در مواضع اسلامي، گفتگوي مذاهب، تعميق يابد.

2- در راستاي تقويت نهادهاي فراگير اسلامي و فعال سازي آنها در جنبه هاي سياسي، اقتصادي و فرهنگي، گام برداشته شود.

3- بايد مطالعات منطقه اي و جهاني خود را تكامل بخشيده و با تاريخ جهان درهم آميزي بيشتري داشته باشيم.

4- لازم است به تقويت تمامي عوامل پايداري، همكاري و وحدت از جمله مسأله ي زبان عربي و تقويت و گسترش آن بپردازيم.

5- در پژوهش ها و بررسي هاي ديني، اصالت و در عين حال همگامي با مقتضيات كنوني را مد نظر قرار دهيم و از اجتهاد جمعي حمايت كنيم و هر آنچه را كه به ايستادگي در برابر اين يورش بزرگ جهاني منجر مي گردد، انجام دهيم.

6- بر ماست كه مسأله خيزش اسلامي را مورد حمايت قرار دهيم.

و سرانجام اينكه نبايد فراموش كنيم كه جهاني سازي عظيم و سازنده اي به موازات جهاني سازي امريكايي، آغاز گشته كه در واقع گسترش جنبه هاي معنوي و دينداري در ميان خلقها و تفاهم و همفكري ميان رهبران مذهبي بويژه در جهان اسلام، و درك جهاني بودن اين آيين است كه به نوبه خود، امت اسلامي

را اميدوار مي سازد تا به جايگاه تمدني شايسته و بايسته خويش، نايل آيد.

ما برآنيم كه نمودهاي اين سمت گيري جهاني، روز به روز ريشه دارتر مي گردد به عنوان مثال، مي توان به اين موارد اشاره كرد:

الف : گرايش وشيفتگي توده هاي جهان اسلام به دين و درخواست از علما براي دخالت مستقيم در مسايل روز و اظهار نظر در مورد آنها.

ب : تقويت نقش سياسي و اجتماعي كليسا در دنياي مسيحيت و بويژه در كشورهايي كه در پي فروپاشي اتحاد جماهير شوروي، به عنوان كشورهاي تازه استقلال شكل گرفتند.

ج : نيرو و نفوذ معنوي بودائيسم در شكل دهي به تصميم هاي اجتماعي در جنوب شرق آسيا.

د : افزايش اقبال نسبت به نظريه ها و نوشته هاي ديني.

هـ: گرايش اخير سازمان ملل متحد به رهبران مذهبي آنچنانكه در دو كنفرانس نيويورك و بانكوك، مشهود بود و نيز گسترش چارچوب گفتگوي ميان اديان مختلف كه خود مستلزم آنست كه رهبران وعلماي اين اديان در جهت حمايت از اين حركت معنوي روبه گسترش، به وظايف خود عمل كنند.

([1]). دبيركل مجمع جهاني تقريب مذاهب اسلامي.

([2]). من لا يحضره الفقيه، ص 4 .

([3]). اقتصادنا، ج 1، ص 275. (متن عربي)

([4]). وسايل الشيعة، ج 11، ص 30.

([5]). براي آشنايي بيشتر با موضوع، به مباحث مطرح شده از سوي استاد شهيد صدر(ره) در كتاب اقتصادنا ، ج ، صص 238 – 52 مراجعه كنيد.

([6]). همان، صص 250 – 247.

([7]). مجلة الواحة، ش 16، ص 153.

([8]). جميز روزناو: ديناميسم شناخت . (متن عربي)

([9]). مجلة العربي، ش 512، استاد مجد الدين خمس، ص 30.

([10]). نگاه كنيد به: مجله المنهاج ، ش 22، سال ششم، ص 248. (مقاله اي از صاحب اين قلم در اين باره)

([11]). نگاه كنيد به كتاب: كنفرانس جمعيت وتوسعه در قاهره وپيامدهاي آن. (از نويسنده)

([12]). استاد منياوي به نقل از گزارش «شوراي ملي توليد و امور اقتصادي مصر» كه در تاريخ 17/3/2002 ارايه شد.

([13]). دكتر عبدالعزيز حموده ، «آزموني براي فرهنگ ملي » روزنامه الاهرام مورخ 5/7/2002م، صفحه 13.

([14]). هر روز دلايل تازه اي در خصوص اين سوء استفاده ها، ارائه مي شود؛ چنان چه نهادهاي ياد شده زير بار اين سوء استفاده ها نروند نيز بايكوت مي شوند. موضع امريكا نسبت به پيمان "كيوتو" در

خصوص منع آلودگي محيط زيست، شاهدي براين مدعاست زيرا پس از امضاي اين پيمان، متوجه شد كه اين امضاء مستلزم كاستن از توليد ذغال سنگ، نفت سنگين وانرژي هسته اي است. در مورد دادگاه جنايات جنگي لاهه نيز – به رغم اينكه خود امريكا در تأسيس آن شركت داشت – سربازان خود را از محاكمه شدن در اين دادگاه ، معاف ساخت.